

روانشاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

من در قعر ضمیر خود احساسی دارم چون گواهی گوارا و مبهمی که گاه به گاه بر دل می‌گذرد و آن، این است که رسالت ایران به پایان نرسیده است و شکوه و خرمی او به او باز خواهد گشت. من یقین دارم که ایران می‌تواند قد راست کند، کشوری نام‌آور و زیبا و سعادتمند گردد و آن‌گونه که درخور تمدن و فرهنگ و سالخوردگی اوست نکته‌های بسیاری به جهان بیاموزد. این ادعا بی‌شک کسانی را به لیخنند خواهد آورد، گروهی هستند که اعتقاد به ایران را اعتقادی ساده‌لوحانه می‌پندارند، لیکن آنان که ایران را می‌شناسند هیچ‌گاه از او امید برنخواهند گرفت.

باید گفت که کمتر قومی در جهان به اندازه‌ی ایرانی رنج کشیده و در معرض ماجرا بوده، و این گویا بهره‌ی ملت‌هایی است که در نقطه‌ی خاصی از کره‌ی خاک جای داشته‌اند، و اوضاع و احوال خاصی سرشت و سیر آنها را تنظیم کرده است، و از قدیم گفته‌اند: «هر که را سر بزرگ، درد بزرگ.»

ما کمتر با خود می‌اندیشیم که کشوری هست به نام ایران و در آن مردمی زندگی می‌کنند که در این آب و خاک حقی دارند.

در زندگی ملت‌ها نیز دوران‌های سترون و دوران‌های زاینده است، و تناوب و تسلسل این دوران‌ها بوده است که تمدن را به پایه‌ی کنونی رسانیده. دوران ما یکی از دوران‌های بارور است، و زاینده‌گی هرچند با درد همراه باشد باز سعادت‌بخش و شورانگیز می‌تواند بود. در روزگاری که گویی ایران در ابری از فراموشی پیچیده شده است، اگر کار دیگری از دست ما برنیاید، لااقل خوب است بکوشیم تا فکر او و غم او را در دل خود زنده نگاه داریم و اعتقاد به زاینده‌گی دوران را در سینه نپژمرانیم. ما از این حیث چون بیماران تریاک خورده‌ای هستیم که به هر افسونی است باید بیدار نگاهشان داشت؛ زیرا اگر چشم بر هم نهند بیم آن است که دیگر آن را نگشایند.

بیایید تا اعتقاد بیاوریم که لذت‌هایی هست بسی بزرگتر و پاینده‌تر و والاتر از لذت‌های مورد پسند فرومایگان، و آن لذت اندیشه به حال محرومان و از یاد رفتگان است، لذت دفاع از «حقیقت» و «عدالت». بکوشیم تا زانویمان نلرزد. سر خود را بلند نگاه داریم، در دوران‌های دشوار زندگی است که نموده می‌شود مرد کیست و نامرد، کی.

مگر امید چیزی جز رشته‌ی نامرئی‌ای است که به گردن ما بسته شده و در کورمراه زندگی به جلومان می‌کشد؟ و اگر ما به دنبال آن می‌رویم برای آن است که در هر لحظه و در هر قدم چشم‌داشت وضع بهتری داریم.

بیایید تا ما نیز آرزوی زندگی در کشوری سرافراز را در خود نمیرانیم.

ایران و تنهایی‌اش

ایران را از یاد نبریم

روانشاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

❖ دیگر نمی‌دانستیم خود واقعی‌مان چیست! چه چیز دروغ است و چه چیز واقعی...!! مرز میان واقعیت و دروغ از بین رفت. حتی در خانه، حتی در خلوت...
انگار همه چیز ساختگی شده بود، حتی حقیقت. در چنین جوی و فرهنگی، افرادی مثل خاوری‌ها، زنجان‌ها پرورش یافتند که کم هم نبودند.

❖ از همان روزهای اول تحریم شدید،

اسمش البته محاصره اقتصادی بود!!.

همه چیز کوپنی بود،

همه چیز بازار سیاه داشت.

عادت کردیم که صف بایستیم،

با هم‌دیگر کتک کاری کنیم،

فروشنده را دشنام دهیم

و برای خریدن شامپوی داروگر تخم مرغی دنبال پارتی و آشنا بگردیم!.

رادیو و آقایان شعار خودکفایی می‌دادند و ما شامپوی تخم مرغی تقلبی را به چند برابر قیمت می‌خریدیم.

❖ دیگر بازار سیاه، پارتی، صف و سهمیه، جزیی از ساز و کار بودن ما شد!

انگار همه راه‌های اصلی از بین رفته بودند و ما همواره دنبال راه میان‌بر و کوره راه و در پستی بودیم!!.

حالا بعد از سال‌ها، این شیوه زندگی، این نحوه دیدن و فهمیدن، این روش حل مسئله، تمام بودن ما را در بر گرفته و در هر معضل و بحران خودش را نشان می‌دهد.

❖ مثلاً همین کرونا را ببینید: ساختن کرونایاب مستعان و چندین نوع واکسن تخیلی، و تولید داروهای صد در صد موثر شیمیایی، گیاهی، طب اسلامی و دمنوش معجزه‌آسا و دورهمی‌های یواشکی و سفرهای ممنوع و عزاداری‌های بغل به بغل و سفر به ارمنستان برای واکسن و کتک‌کاری در بیمارستان برای تخت خالی و فحش دادن به داروخانه‌چی و دنبال آشنا گشتن برای سرم و چندین برابر خریدن داروها و واکسن‌های تقلبی و ایستادن در صف گورستان و...

❖ گویا دیر فهمیدیم که حاصل همان دانشگاه، همان انقلاب فرهنگی و همان تلاش برای خودکفایی ...، همین طریقه زندگی کردن است.

❖ انگار پذیرفته‌ایم که هیچ حقیقتی در کار نیست و همه چیز آمیزه‌ی دروغ و نمایش و تخیل است!!
و پذیرفته‌ایم که امروز برای ما تنها مرگ است که همچنان واقعیت دارد که سخت سرگرم کار است!

❖ اینها هیچ کدام سیاه نمایی نیست: حقیقتی تلخ و تهوع آور است که وجود داشته و دارد و شیوه زندگی خیلی‌ها در جمهوری اسلامی شده است!!!...